کتاب الحجه ابن خالویه؛ نمونه ای از گستره بحث قرائات در قرن چهارم

- تشیع ابن خالویه
- نقلی مبنی بر حروف مقطعه بودن حقیقت آیات
- وجه تعدد قرائات و دلالت « علی مکث » بر ترجیح افراد القرائة

تشیع ابن خالویه

قبل از اینکه بحث سندی حدیث را عرض کنم؛ فایده این بحث‌ها چیست. ایام شهادت امام جواد علیه‌السلام به مجلس روضه رفته بودم. از روضه بیرون آمدم، در ماشینی که برمی‌گشتیم آقایی تشریف داشتند. گفتند من در منبر آقایی حاضر بودم. خودشان تعریف کردند. اسم هم بردند. گفتند در قم منبر می‌روند. بعد می‌گفتند که آیا این تعبیری درست است؟ گفتم اگر این بحث‌های ما پیش بیاید یک جور است و روی مبانی واعظی که بالای منبر صحبت می‌کرد جور دیگری است. می‌گفت بالای منبر بروید دو جای قرآنتان را خط بزنید! اولین آن کجا است؟ «سلام علی ال یاسین». گفت این مسلم است، روایات اهل البیت علیهم‌السلام است. دومین جایی که خط بزنید کجا است؟ در سوره مبارکه یاسین را خط بزنید؛ «قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا[1]» را خط بزنید و بنویسید «ای ویلنا من بعثنا». بعد گفتند من چرا این را می‌گویم. شاید آقای موحدی بود. با یک واسطه گفتند که خود من در محضر آقای بروجردی بودم، مرحوم کربلایی کاظم آن جا آمدند. آقای بروجردی فرمودند سوره یس را بخوانید. کربلائی کاظم شروع به خواندن کرد، وقتی به اینجا رسید، خواند «ای ویلنا من بعثنا». آقای بروجردی گفتند نشد، برگرد. وقتی برگشتند دوباره همان را خواندند.

اینکه واکنش آقای بروجردی چه بوده دقیق یادم نیست. تأیید کردند؟ یا گفتند که ایشان سهو کرده؟ نمی‌دانم. هر چه بود. ایشان گفته به خانه بروید و «مَن بعثنا» را «من بعثنا» بکنید. وقتی این فضا باز شود و مبادی آن روشن شود اصلاً خط زدن کنار می‌رود! اصلاً به اینها نیازی نیست.

شاگرد: امام علیه‌السلام می‌فرمودند این نه، دیگری. خب اینجا هم خط زدن به این معنا است.

استاد: نه، ایشان دارد روی مبانی حرف واحد می‌گوید. نقلی که از بیان ایشان کردند مبانی خود واعظ در سخن این بوده که قرآن یکی است، حرف واحد است. ایشان که می‌گوید روایت می‌گوید «من»، ایشان روایت حرف واحد را ندیده؟ روایت حرف واحد را مبنا قرار می‌دهد و می‌گوید حرف واحد است؛ کذبوا. حال که حرف واحد است باید روی فهم ایشان از حرف واحد خط بزنید. نه آن چه که شما می‌فرمایید.

این یک چیزی بود که می‌خواستم در فایده این بحث‌ها عرض کنم. اگر این هایی که شنیده می‌شود یا گفته می‌شود مبادی اش صاف شود، خیلی از اینها صاف می‌شود. امروز در یک کتابی دیدم که ابن خالویه دعایی را نقل کرده بود؛ دیدم ابن خالویه در قرن چهارم یک نفر است. شاگردش سیرافی است و معاصر ابوعلی فارسی است که جریاناتی دارند. یک آقای کویتی هم در الشامله دوبار کتاب الحجه للقرائات ابن خالویه را دوبار چاپ کرده، با دو مقدمه. اول چاپ کرده و از خود اهلسنت به او ایراد گرفته‌اند که این کتاب برای او نیست. در مقدمه چاپ دوم دوباره دفاع کرده.

ابن خالویه یک شخصیت ادبی بزرگی بین اهلسنت است. محترم است. این جور که یادم می‌آید در سال ۳۷۰ وفات کرده است. ده سال زودتر از مرحوم صدوق وفات کرده‌اند. ولی معلوم است که سنش بیشتر بوده. چون دیدم نوشته ابن خالویه در سال ۳۱۴ وارد بغداد شد و شاگرد ابن مجاهد شد. یعنی حدود ده سال شاگرد ابن مجاهد و سائر کسانی که در بغداد بودند بود. از چیزهای جالب ابن خالویه این است که سنی ها می‌گویند شافعی است. اما در کتب شیعه و روایات شیعه -من در فدکیه آورده‌ام- واضح است که جزء امامیه است. این کویتی می‌گوید به صرف اینکه کتابی بنویسد که امامی نمی‌شود. خب اگر نیست چطور خودت ده کتاب از او اسم می‌بری اما معروف‌ترین

کتاب‌های او را نیاورده ای؟! معروف‌ترین کتاب‌های ابن خالویه «الامامه» است، «معنی الآل».

اینها یادداشت کردنی است. ابن کثیر می‌گوید ابن خالویه در امامه و معانی آل کتاب دارد، بعد می‌گوید «و بیّن الائمة الاثنی عشر». یعنی کسی که در آن زمان غیبت صغری را درک کرده، کتاب می‌نویسد و تبیین ائمه اثنی عشر می‌کند که ابن کثیر کذایی در البدایه بیاورد، بعد بگوییم امامی نیست؟! اینها را این کوتی در مقدمه کتاب ابن خالویه نیاورده است. اینها را من در آن جا گذاشته‌ام. شما نگاه کنید. در کتب شیعه هم روایات و ادعیه مفصلی دارد. معلوم می‌شود که اگر شافعیه جلوه کرده بوده، تقیه می‌کرده. بین خود شیعه و شواهدی که بعداً هست معلوم است که شیعه است.

خب ایشان یک عالم بزرگ و حسابی در علم است. کتاب هایشان را می‌بینیم. سه تا از کتاب هایش در الشامله هست. کتاب‌های خوبی است. یکی از آن‌ها کتاب الحجه است که خیلی مفصل است. معاصر دارقطنی هم هست. همین دیروز بود که در موبایلشان نشان دادند. کتاب القرائات دارقطنی در آستان‌قدس رضوی سلام الله علیه کشف شده. آن جا بوده، کتاب خطی خیلی قدیمی است. یک نسخه شناس مصری آن را پیدا کرده. اینکه مصری را نشان می‌داد می‌خواست بپرد. معلوم بود. اگر ببینید می‌خواهد بپرد و بگوید که این کتاب در دست‌ها نبوده. القرائات دارقطنی.

دارقطنی و مرحوم صدوق در یک سال متولد شده‌اند؛ در سال 306. اما مرحوم صدوق عمر مبارکشان هفتاد و پنج سال شود، او چند سال بیشتر عمر کرده، مثلاً در هشتاد و پنج سالگی وفات کرده. در بغداد هم بوده. کتاب قرائات مهمی هم دارد که ابن جزری می‌گوید «لم یولف مثله». بعد می‌گوید اگر کتاب قرائات دارقطنی نبود، جامع البیان دانی به این قشنگی در نمی آمد. چرا؟ چون اقتفی اثره؛ دانی جامع البیان را بر طبق کتاب قرائات دار قطنی نوشته است. این کتاب خیلی مهم است. در دنیا هیچ جا نبود. الآن در کتابخانه آستان‌قدس کشف شده است. مشغول تحقیق آن هستند که چاپ شود.

می‌خواستم نکته‌ای را از ابن خالویه نقل کنم. از کتاب القرائات ایشان که معلوم است در این زمینه مفصل کار کرده. اگر هم ثابت شود ایشان از بزرگان امامیه است، طبق روایاتی که من بخشی از آن را گذاشتم، خود اینکه ایشان مقری بزرگی بوده و کتاب الحجه دارد، فضایی که ذهنیت علماء شیعه در آن زمان بوده را نشان می‌دهد؛ یعنی تلقی آن‌ها از سبعة احرف این نبوده که این قرائات نه. و الا عمری را صرف اینها نمی کرد.

شاگرد: تعبیر نجاشی این است: «کان عارفا بمذهبان».

شاگرد۲: نمی‌گویند که شیعه بوده. مثل ابن عقده که روایت های شیعی را زیاد نقل می‌کند اما مسلم است که زیدی است.

استاد: بله، من تعبیر «عارفا» نجاشی را توجه داشتم. اما صحبت سر نقل های او است. کتاب الامامه او چه؟! معانی الآل او چه؟! نجاشی دیده بودند؟ ابن کثیر که دیده بود می‌گوید «بیّن فیه الائمة الاثنی عشر». البدایه را ببینید.

شاگرد: خود سنی ها تعبیر اثنی عشر را به تعبیرهای مختلفی دارند.

استاد: نه، قبل از آن عبارت ابن کثیر هست. الامامه، معانی الآل. در کشف الغمه –علی بن عیسی اربلی رضوان‌الله‌علیه- مکرر از کتاب معانی الآل ابن خالویه نقل می‌کند. «بیّن ابن خالویه فی کتاب الآل». معلوم می‌شود که در دست آن‌ها بوده. این کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمه علیه‌السلام است. او که نمی‌آید ائمه سنی ها را بگوید. ائمه اثنی عشری هم که ابن کثیر می‌گوید همین است. اگر در جاهای دیگر ببینید کاربردش فرق می‌کند اما در خیلی از جاها معروفیتی که ائمه اثنی عشر دارند منحصر به فرد است.

نمایه: تعبیر «کان عارفا بمذهبان» نجاشی در مورد ابن خالویه

تگ: ابن خالویه، کان عارفا بمذهبان، الائة الاثنی عشر

شاگرد: مهمتر از این خود روایات اختلاف قرائات است که در قرون اولیه و قبل از قرن چهارم بوده.

استاد: ما در هر قرنی بازتاب قرون قبلی را میخواهیم. وقتی ببینیم اینها در آن قرن جاگرفته میتوانیم به قرن قبلی منتقل شویم.

---

[1]یس۵۲

نقلی مبنی بر حروف مقطعه بودن حقیقت آیات

شاگرد۲: بیست سال پیش یکی پیرمردی میگفت قرآن از حروف مقطعه است. ایشان میگفت تحدی قرآن به این است که هر آیه‌ای را که میخواهی بیاوری باید حروف مقطعه آن آیه را بشماری؛ یعنی آیه‌ای که میخواهی بیاوری باید حروف مقطعه آن مطابق با آن باشد. علتش هم این است که حروف مقطعه قوام آنها است. شما چند روز پیش فرمودید «منهای یستخرج القرآن» به حروف مقطعه میخورد. حروف مقطعه چهارده تا است. حروف اعداد بیست و هشت تا است. این چهارده تا یکی از ائد دارند قوام کتاب به آنها نیست. قوام کتاب به آن چهارده حروف مقطعه است. میخواستم ببینم نقش چهارده حروف دوم چیست. آیا میتوان اینگونه استدلال کرده که اگر کسی تحدی به الفاظ را بیاورد باید تعداد حروف مقطعه اش با آن آیه یکی شود ولو مازادش فرق کند. پیرمردی بود که عارف مسلک بود. میگفت تا حالا این حرف من را کسی نگفته است.

استاد: البته آخوند ملاصدرا در مفاتیح الغیب میگوید. میگوید کسانی که در سلوک پیشرفت میکنند و معرفتشان بالا میرود به جایی میرسند که کل قرآن برایشان حروف مقطعه میشود. حتی کلمه مبارکه محمد را مثال میزند و بعد میگوید کسانی که بالا میروند دیگر محمد نمیبینند، م ح م د میبینند. این جملهای است که ایشان در آن جا دارد.

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ[1]»، یعنی القول یک مرحلهای داشته که «احکمت ثم فصلّت». فصلّت یعنی بُیّنت. توصیل القول برای قرآن کریم یک مقامی است. «فصلنا لهم القول». تفصیل هم مقام دیگری است.

علی ای حال اینها علومی است که من بلد نیستم. کسانی که اهل این علوم هستند میگویند. مثلاً مرحوم میردامادکتابی دارند به نام جذوات. کتاب قبسات ایشان معروف است. جذوات هم معروف است اما به اندازه آن معروف نیست. جذوات همین است. یعنی بسیاری از مطالبی را که مربوط به حروف و طبایع آنها و علوم غریبه است، مرحوم میردامادد در جذوات مطرح کردهاند. بله، وقتی دستگاه دستگاه عظیم قرآن شد، این چیزهایی که در دسترس همه هست ولی سردرنمی آورند، هر کسی به اندازه علم خودش میتواند از آنها برداشت. خیلی از آیات شریفه همینطور است. یعنی شما وقتی به این بحثهایی که ما داریم انس میگیری اصلاً میبینی در بعضی از آیات یک فضای جدیدی برای شما باز شد.

مرحوم آقای حکیم در حقائق الاصول دارند. من در فدکیه هم آوردهام. از برخی از اعاظم نقل کردهاند. ظاهراً منظورشان آقای نائینی است. آقای نائینی فرمودهاند که ما به محضر آخوند ملافتح علی سلطان آبادی رفتیم. بیست و چهار روز یا بیست و هفت روز. میگویند هر روز ایشان یک آیه را مطرح میکردند. همان آیه دیروز را مطرح میکردند و توضیحی میدادند که از مطلب دیروز عالیتر و متفاوتتر بود. ما بهت زده شدیم که این عالم چه میگوید! بیست و چند روز است که ما میآییم هر روز یک مطلب جدیدی را میگفتند. اینها عالم هم بودند. کسان کمی نبودند که مخاطب آخوند بودند. مطلبی میگفتند که از قبلی بالاتر بود. وقتی قرآن به این صورت است، هر کسی که مبادی بحث برایش صاف تر میشود بیشتر میفهمد. مثل همین بحثهایی که ما داریم. اگر این

بحث‌های ما سر برسد -ما طلبه هستیم و با «اگر» جلو می‌رویم؛ من بعضی از آیات را در عمرم می‌خواندم که همه شما هم شنیده‌اید، الآن که با عینک بحث‌های ما نگاه می‌کنید گوی چیزهای دیگری هم می‌فهمید.

---

[1]القصص۵۱

وجه تعدد قرائات و دلالت « علی مکث » بر ترجیح افراد القرائة

آیه می فرماید: «وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلا[1]». «مکث» یکی از چیزهایی است که بعداً باید بگوییم. خیلی جالب است. می‌گویند دلیل اینکه قرائات به سماع بوده -نه به قیاس- همین «مکث» هست. در لغت عرب هر سه این لغات هست؛ «مَکث، مُکث، مِکث». ولی همه اجماع دارند که «مُکث» است. اگر قرار بود که به لغت باشد اینطور نمی‌شد. البته یک روایتی از عاصم در کتابهای دیگر دیدم که شاذ است. اجماع قرائات معروف «علی مُکث» است. احدی «مَکث» نخوانده است. خب حالا این «مُکث» یعنی چه؟ « وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلى مُكْثٍ»، این «مُکث» چیست؟ اگر مبادی بحثهای ما صاف شود می‌بینید که آدم چیزهای بیشتری از «مُکث» می‌فهمد. ای آیه «وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِيلا[2]»، تثبیت فواد. اینها را قبلاً در این مباحثه عرض کردم که تثبیت باب تفعیل است، «فرقناه» ای «فرّقناه» که در قرائت دیگر دارد «علی مُکث». یعنی وقتی شما یک آیه می‌خوانید می‌بینید وجوه دیگری هم به ذهنتان می‌آید. فقط یک وجه رائجش نیست.

شاگرد: در اینجا وجه دیگرش چیست؟

استاد: «مُکث» به‌معنای «تأنی و فاصله انداختن» است. جبرئیل وحی را آورده اما می‌بینید «لتقرأه علی الناس علی مکث»، همین افراد القرائة. شما فعلاً این را می‌خوانید. و در یک مجلس اقراء دیگر، دیگری را می‌خوانید. «علی مُکثٍ»؛ یعنی کاری که قاری های الآن می‌کنند را حضرت نمی کردند؛ مثل به این صورت بخوانند «وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ/ سُعِّرت[3]»؛ در اینجا او دارد بین دو قرائت جمع می‌کند. حضرت این کار را نمی کردند. هیچ جا نقل نشده است. یک نقل ندارد.

و لذا بنباز در فتوایش دارد –در ساحتش هست- می‌گوید خوب نیست که در یک قرائت هم «ملک» و هم «مالک» را بخوانی. چرا؟ چون در سنت از حضرت نقل نشده است. ولی جدا جدا می‌توانید بخوانید. بعد می‌گوید «ولو قرأ بهما صحّت صلاته قطعاً»؛ ولو هر دوی آنها را با هم بخواند نمازش باطل نیست اما سنت نیست. سنت بر این نبوده.

«فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ[4]»، علی نجومه نجوم[5]، نزل نجوما[6]؛ اصطلاح نجومی؛ انسان چیزهای جدیدی از آن می‌فهمد که با مبادی که برایش صاف شده درک می‌شوند؛ اگر صاف نشده که باید برود تا برایش صاف شود. انسان نباید علی العمیاء و علی الجهل جلو برود؛ اگر برای انسان صاف شد که این مبادی درست است، یک عینک جدیدی پیدا می‌کند که می‌بیندازد خیلی از آیات و روایات، چیزهای دیگری می‌فهمد. این خیلی دل نشین است.

[1]الاسراء ١٠٦

[2]الفرقان ٣٢

[3]التكوير١٢

[4]الواقعه ٧٥

[5]الكافي (ط - الإسلامية)، ج٢، ص: ٥٩٩

[6]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٤، ص: ١٣٩